

موضوع: کنفرانس "آینده سازمان القاعده بعد از بن لادن" در
قاهره

به مقام محترم وزارت امور خارجه!
قابل توجه مدیریت محترم دوم سیاسی

مرکز بین المللی مطالعات استراتژیک در قاهره
کنفرانسی را تحت عنوان "آینده سازمان القاعده بعد
از بن لادن" به روز چهارشنبه 1390/3/11 برابر با
2011/6/1 برگزار نمود که از ساعت ده و نیم قبل از ظهر
آغاز و تا ساعت چهار و نیم عصر ادامه یافت. در این
کنفرانس که شمار زیادی از کارشناسان، اساتید
پوهنتونها، رؤسا و اعضای برجسته احزاب و برخی از
نخبگان فکری و سیاسی دعوت شده از خارج مصر و
خبرنگاران رسانه های مختلف حضور داشتند، از سفیر
افغانستان در قاهره نیز دعوت شده بود که بعنوان
سخنرانی رئیسی با ایراد بیانیه ای کنفرانس را
افتتاح نماید.

در آغاز برنامه جنرال احمد فخر، رئیس مرکز ضمن
خیر مقدم به اشتراک کنندگان به سکوت سوال برانگیز
القاعده بعد از مرگ رهبرش اشاره کرد و گفت موضوع
قتل اسامه محل تحلیلهای متناقض قرار گرفته و اکنون
پرسشی که مطرح می گردد این است که وضعیت القاعده
بعد از این رویداد چگونه خواهد بود و بر امنیت
کشورهای عربی و بخصوص مصر چه تاثیری خواهد گذاشت.
دکتور عادل سلیمان مدیر اجرایی مرکز، به تفاوت میان
القاعده و انقلابهای عربی اشاره کرد اما خاطر نشان
نمود که ممکن است در اثر تحولاتی که رخ می دهد
خلأهایی ایجاد شود و این هسته های مربوط به القاعده
در آن نفوذ نمایند. آنگاه از سفیر افغانستان در
قاهره خواهش نمودند که کنفرانس را افتتاح نماید.

سفیر افغانستان پس از تشکر از گردانندگان آن
مرکز، بیانیه اش را که به زبان عربی تهیه شده بود
بدین گونه ایراد نمود:

اگر بخواهیم به صورت مختصر در باره آینده
القاعده سخن بگوییم می توان گفت که اگر این سازمان
همان راه و روشی را که تاکنون پیموده است ادامه

بدهد، که روش کشتار، تخریب و انتحار است، هیچ آینده ای ندارد.

شیوه ویرانی و انتحار به هیچ دعوت و به هیچ قضیه ای سود نرسانده و هیچ دولت یا ساختاری را اساس نخواهد گذاشت و این بیم وجود دارد که صاحبان چنین شیوه ای چنانکه دنیای شان را از کف می دهند، آخرت شان را نیز از دست بدهند.

اگر بخواهیم به بعضی از تفصیلات قضیه بپردازیم می بینیم که "بن لادنیت" از طرف اکثریت وسیع جنبشهای اسلامی و دانشمندان و متفکران مسلمان و کارکنان عرصه دعوت اسلامی مردود شناخته شده و در نتیجه جذابیت خود را از دست داده است، البته اگر از آغاز دارای جذابیتی بوده باشد، پیش از آنکه رهبرش را در دوم می 2011 از دست بدهد، در منطقه ای شبه نظامی به نزدیک اسلام آباد پایتخت پاکستان.. و با انقلابهای مردمی، ملیونی، مسالمت آمیز، مدنی و متمدنانه عربی که میدانهای تحریر و تغییر از آغاز دسامبر 2010 تا اواخر جنوری 2011 شاهدش بوده است، این جریان کاملا از رونق افتاده است.

می بینیم که این میادین نه شاهد هیچ عکس و تصویری از بن لادن بود و نه شاهد شعارهای القاعده، و حتی بعد از حذف فیزیکی رهبر القاعده به صورتی رقت انگیز، میادین تحریر و تغییر عربی شاهد هیچگونه همدردی متناسب با این حادثه و جایگاه سمبولیک آن نبود.

القاعده از آغاز فعالیتهايش تقریبا از سوی حکومتها و نیروهای منطقه ای و بین المللی مورد پیگرد قرار داشت و رهبر آن در جهان عرب جایگاهی نیافت و مجبور گردید سودان را ترک کند و در آن شرایط، افغانستان علی رغم شرایط بسیار دشوارش از وی استقبال نمود به پاس نقش قابل تقدیرش در دوران جهاد افغانستان بر ضد اشغال شوروی سابق، و از همین رو به وی پناهگاهی فراهم آورد.

پناه آوردن بن لادن به افغانستان همزمان گردید با ظهور تحریک طالبان که به زودی سیطره اش را بر مناطق مرزی با پاکستان گسترش بخشید، منطقه ای که اسامه بن لادن نیز آنجا اقامت داشت و وی در آنگاه توانست با ملامحمد عمر مجاهد، رهبر تحریک ملاقات کند و میان این دو شخص هم پیمانی سرنوشت ساز عقیدتی،

سیاسی و نظامی به وجود آمد که بر اساس آن بن لادن از حمایت طالبان برخوردار گردید و از تسلیم به هر جهت دیگری مصئونیت پیدا کرد و اسامه در مقابل آن همه آنچه از سرمایه و نیروی انسانی و کانالهای ارتباطی در اختیار داشت با بیعت با رهبر تحریک طالبان مبنی بر سمع و طاعت در همه شرایط، به خدمت وی قرار داد.

به این ترتیب بود که القاعده و رهبرش پناهگاه امنی در افغانستان طالبان پیدا کردند و با پناهگاه ممتدی در پاکستان بر اساس اجندای خاص و منافع متقابل، مورد حمایت هماهنگ شده قرار گرفتند.

ملاعمر به وعده ای که به بن لادن کرده بود وفادار ماند و بعد از حوادث 11 سپتامبر 2001 امارتش را قربانی حمایت از بن لادن کرد، چون او به نوبه خود حمایت و کمک سرنوشت سازی به ملاعمر در جنگ قدرت آن وقت در افغانستان کرده بود و با این کار خود در جنگی داخلی سهم گرفته و در ریختن خون افغانها اشتراک کرده بود.

با سقوط طالبان، القاعده پناهگاه امن خود در افغانستان را از دست داد و با کشته شدن اسامه بن لادن در ایبیت آباد، این سازمان هم پناهگاهش در پاکستان را از دست داد و هم رهبر کاریزماتیکش را که مهمترین منبع مالی و سربازگیری برای این سازمان بود.

با از دست رفتن سمبول و از بین رفتن پناهگاه، القاعده در وضعیتی قرار گرفته است که هیچگاه آرزویش را نداشت، چراکه ممکن است برای مدت زمان کوتاهی بتواند به صورت واکنشی چند گامی به جلو بگذارد و ممکن است در کوتاه مدت برخی عملیات بخصوص عملیات انتحاری را در گوشه و کنار به راه بیندازد تا انتقام قتل رهبرش را بگیرد، ولی در میان مدت و بلند مدت القاعده به عنوان یک سازمان مرکزی رهبری کننده رو به فروپاشی خواهد گذاشت، به دلیل از دست دادن حمایت و پناهگاه و سمبول وحدت بخش آن و هم به علت ضربات پیهمی که بر آن وارد می شود و از آن مهمتر بخاطر نمونه قابل اقتدایی که انقلابهای متمدنانه عربی در میادین تغییر مسالمت آمیز تمدنی به نمایش گذاشته اند، و در مقدمه آنها نمونه انقلاب بزرگ آزادی، کرامت و عدالت میدان تحریر قاهره.

بدون شک جماعت‌های خشونتگرا در سایه آزادی، درهای باز، دیگ‌پذیری و انتقال مسالمت آمیز قدرت از

طریق صندوقهای رای گیری نزیه و شفاف با انزوای بیشتر در میان مردم و جوانان مواجه می گردند. از این جهت عجیب نخواهد بود اگر القاعده و گروه های همسو با آن مصلحت خود را در این می بینند که الگوی یاد شده را ناکام بیابند و یا ناکام بسازند تا دلیلی برای سربازگیری از میان جوانان سرخورده داشته باشند و بتوانند موج جدیدی از خشونت کور را به راه بیندازند، موجی که همه چیز را به ویرانی می کشد بدون اینکه چیزی را بنا و اعمار نماید.

حملات انتحاری که مراکز نظامی و امنیتی مهمی در پاکستان را به نشانه انتقام از قتل اسامه بن لادن نشانه گرفت، اشاره به این دارد که از نظر القاعده پاکستان در قتل رهبرش دست داشته است، و چه این اتهام درست باشد و چه نادرست، می توان این را دریافت که ممکن است پاکستان به این قناعت رسیده باشد که اکنون وقت آن رسیده است که حمایتش را از این سازمان بردارد و خود را از آن دور بگیرد تا امنیت ملی اش را بیشتر به خطر نیندازد، و اگر چنین شود، القاعده نه تنها پناهگاه استراتژیکش را از دست می دهد بلکه به مرور زمان حمایت طالبان افغانستان را نیز از دست خواهد داد، زیرا این گروه به هیچ صورت پاکستان را با القاعده عوض نمی کند.

این احتمال وجود دارد که عناصری از القاعده فریب بخورند و به نفع طالبان به میادین جنگ به داخل افغانستان اعزام شوند تا ظاهراً پناهگاه جدیدی پیدا کنند، ولی هدف اصلی این خواهد بود که از طریق جنگ در کوه ها و دشتهای افغانستان، این عناصر حذف و پاکسازی شوند.

حکومت جمهوری اسلامی افغانستان همیشه در جستجوی راه حل مسالمت آمیز برای مشکلات امنیتی بوده است هم از طریق همکاری با پاکستان و هم از طریق مذاکره و مصالحه با طالبان، و قتل رهبر القاعده و نشانه های تغییر در سیاست پاکستان می تواند به تحقق این خواسته یاری برساند، زیرا ملاعمر به وعده ای که به بن لادن داده بود تا آخرین لحظه وفادار ماند و جای اتهامش به خیانت به عهد نیست، و از سویی پاکستان نیز مانند افغانستان از حملات تروریستی رنج می برد، و از این جهت است که می بینیم تماسها و دید و بازدیدهای مسئولان بلندپایه پاکستانی از کابل در سطوح بالای سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی افزایش یافته است، و افغانستان مثل همیشه از این امر

استقبال کرده و به نزدیکی و همکاری با همسایه پاکستانی باور دارد و می خواهد رابطه اش با همسایه برادر بر بهترین وجه ممکن باشد و این روابط بر پایه راستی، دوستی، اعتماد متقابل و همکاری در راستای منافع هر دو کشور و هر دو ملت صورت بگیرد بدون اینکه دخالتی در امور یکدیگر داشته باشند و بدون اینکه به حق حاکمیت متقابل هیچکدام آسیبی وارد گردد.

افغانستان امنیت پاکستان را امنیت خود و پیشرفت و آسایش آن را همانند پیشرفت و آسایش خود تلقی می کند و طبیعتاً عکس آن نیز درست است، و امنیت و استقرار هر دو کشور به تقویت امنیت و استقرار و همکاری سراسری در تمام این منطقه می انجامد.

ممکن است القاعده از برخی تناقضهای منطقه ای و بین المللی برای تداوم وجود و فعالیتهايش بهره بگیرد و یا برخی نیروهای منطقه ای بخواهند از سازمان القاعده برای تحقق اهداف خود سود بجويند، ولی بسیار دشوار است که القاعده بتواند بدیلی برای افغانستان و پاکستان پیدا کند و محیط مساعد و آزادی برای تحرک و تصمیم گیری بدست بیاورد.

چه خوب است اگر القاعده از آنچه روی داده است درس عبرت گیرد و اشتباهات و لغزشهایش را مورد بازنگری قرار دهد و روشی در پیش گیرد که بجای تفرقه اتجاد ایجاد کند و بجای دشمنی دوستی به دنبال بیاورد و به جای خرابی آبادی را موجب شود و بجای قتل به زندگی کمک نماید و دیگر ابزاری نباشد که برای ضعیف ساختن کشورهای اسلامی و بهم زدن امنیت و استقرار مسلمانان به شکل آگاهانه یا ناآگاهانه بعنوان ابزاری به کار گرفته شود تا اهداف دیگران و اجندای آنان را در افغانستان و در دیگر کشورهای اسلامی تحقق ببخشد.

القاعده سبب سقوط امارت طالبان و ورود نیروهای بیگانه به افغانستان گردید، امید است سبب استمرار حضور این نیروها نباشد، بخصوص که اکنون حکومت افغانستان تلاش دارد اردو و پلیس کشورش را بازسازی کند و برای به عهده گرفتن مسئولیتهای دفاعی و امنیتی آماده بسازد تا نیروهای بیگانه زمین این کشور را ترک بگویند".

پس از سخنرانی سفیر افغانستان، دکتر قدری حفنی، استاد روانشناسی سیاسی پوهنتون عین شمس، ریاست کنفرانس را به عهده گرفته و در آغاز سخنانش گفت:

اسامه بن لادن فرزند محیط قبیله ای عربی بود که هیچ آموزشی بغیر از آموزش وهابی ندیده بود و به علت پشت کردن به زندگی اشرافی و تجملاتی خانوادگی اش، و روی آوردن به جهاد از نظر عده ای بحیث "چه گوارای" عرب شناخته می شد. آنچه رویکرد بن لادن را زیر سوال برد گرایش وی به خشونت و تلاشهای تروریستی بود که هیچکس در تروریستی بودن آن شک نداشت و ملتهای عرب از آن استقبال نکردند. وی گفت سوالات زیادی در باره مرگ بن لادن مطرح است و نمی توان به شکل سفید و سیاه قضاوت قطعی و نهایی کرد.

محمدفایز فرحات، کارشناس امور جماعت‌های اسلامی در مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک اهرام، در باره آینده القاعده گفت که حکم قطعی از هم اکنون در این باره مشکل است اما با مطالعه تاریخی این سازمان از یک سو علایم قوت آن به چشم می خورد و از دیگر سو علایم ضعف آن. از علایم قوت آن این بوده است که توانسته است خود را با شرایط گوناگون وفق بدهد و در برابر بحرانهای متعددی که در مقابلش قرار گرفته دوام بیاورد. از نظر او، یکی از علایم قوت این سازمان در سیستم عدم تمرکز آن به لحاظ اداری بوده است که به هسته های مختلف اجازه تحرک آزاد را داده است. وی گفت ممکن است کسانی از قیادتهای رده دوم این سازمان جای خالی بن لادن را پر کنند، بخصوص اینکه مفهوم جهاد مستلزم این است که کارها با انگیزه عقیدتی انجام شود و وابستگی زیادی به رهبری نداشته باشد. فرحات افزود که یکی از نقاط قوت این جریان توانایی ائتلاف با دیگر گروه های مذهبی بوده است مانند طالبان افغانستان و پاکستان و گروه هایی در آسیای میانه، و دولت ایالات متحده به رهبری باراک اوباما از مدتی به این سو تلاش دارد میان القاعده و این گروه ها فاصله ایجاد کند، اما تا کنون موفقیتی نداشته است.

از آن سو، به گفته فایز فرحات، علایم ضعف نیز در این سازمان به چشم می خورد، یکی از آنها از دست دادن قیادتهای مهمی در این سالها است که نشان می دهد این سازمان از این نظر سخت آسیب پذیر است. ضعف دیگر القاعده در گفتمانی است که در سالهای اخیر داشته و نتوانسته مخاطب چندانی در کشورهای اسلامی

داشته باشد، و سوم بحران رهبری در درون سازمان با نداشتن شخصیت کاریزماتیک دیگری مانند بن لادن که بتواند جای خالی او را پر کند. او اما در پایان تاکید کرد که مرگ شخص به معنای مرگ اندیشه هایش نیست.

خانم نادیه قنبری، رئیس انستیتوت عربی اروپائی مطالعات سیاسی و استراتژیک در المغرب، درباره آینده سازمان القاعده در شمال افریقا و کشورهای مغرب عربی گفت که این سازمان از میان سلفیهای این منطقه عضو گیری می کند و اما اینکه در آینده چه سمت و سوی پیدا خواهد کرد بستگی دارد از یک سو به عملکرد حکومتهای منطقه و از دیگر سو به جوانان منطقه که در شرایط نو آرزوهای شان را تحقق یافته می بینند یا اینکه در اثر نا امیدی به طرف تندروی گام برخواهند داشت و هسته های خوابیده هم‌نوا با القاعده را بیدار خواهند کرد.

فؤاد صلاحی، استاد جامعه شناسی سیاسی پوهنتون صنعاً در یمن، در باره آینده القاعده در یمن و شبه جزیره عربستان گفت که این سازمان قبل از هرچیز تجسم یک اندیشه است و با مرگ یک شخص افول نخواهد کرد. وی گفت ظهور القاعده در اساس معلول چند عامل بوده است، دیدگاه های فقهی، تمویل عربی و موافقت ایالات متحده. از نظر این کارشناس، تصویر عاطفی اسامه بن لادن تا مدت‌ها در منطقه حضور خواهد داشت و هم‌نوایی طیف‌هایی از مردم این منطقه را با خود حفظ خواهد کرد.

اما در باره آینده این سازمان، فؤاد صلاحی گفت که این سازمان مانند نظام‌های عربی همه محصول یک فرهنگ هستند، از این نظر استثنا نیست و مشکلاتی که در این نظامها وجود دارد از تک رای‌گرفته تا دایمی بودن رهبری و نبود دموکراسی و خصوصیاتی از این قبیل، در این سازمان هم وجود دارد و این می تواند به بروز مشکلات داخلی در آن بینجامد. اما وی تاکید کرد که بحران خاور میانه و مشکل عربها و اسرائیل از عوامل عمده تغذیه این نوع جریانها بوده و بخصوص القاعده در زمینه تمویل مهارتهای خاصی دارد. وی گفت تا زمانی که بافت فرهنگی و اجتماعی این منطقه تغییر نکند القاعده می تواند دوام کند و بخصوص اگر بعد از انقلابهای عربی، خلأ امنیتی نمایان گردد این سازمان از آن بهره برداری خواهد کرد. همچنانکه ممکن است برخی نظامها تداوم بحران را به نفع خود بدانند و از القاعده در این راستا کار بگیرند.

از نظر فؤاد صلاحی مهمترین پرسش این است که کشورهای عربی می توانند دولت مدنی تاسیس کنند و زندگی آبرومندانه ای را برای مردم خود تامین نمایند و تحولی را از این نظر به نمایش بگذارند یا خیر؟

ناجح ابراهیم، از رهبران جماعت اسلامی مصر، که در سالهای نخست از جریانهای تندرو در این کشور و یار زندان ایمن الظواهری مرد شماره دو در القاعده بود و در سالهای اخیر با بازنگری در خط مشی خویش، راه اعتدال را در پیش گرفته است، یکی دیگر از سخنرانان این کنفرانس بود. وی که از جمله تئوریسین های این جماعت شناخته می شود و تا کنون آثاری را به نگارش در آورده است، سازمان القاعده را جریانی دانست که از خط اصیل اسلام منحرف شده و بدعتهایی را در روش مبارزه اش ایجاد کرده است. وی در ادامه سخنرانی اش به ده نکته به عنوان بدعتهای القاعده و انحراف این تنظیم از اسلام واقعی اشاره کرد.

یحیی غانم، روزنامه نگار و متخصص امور افغانستان و پاکستان در جریده اهرام، آینده القاعده را به عنوان یک جنبش بعد از بن لادن مبهم دانست و از عوامل اصلی موثر بر آینده این سازمان وضعیت و پیامدهای انقلابهای عربی در منطقه دانست به این معنی که به هر پیمانیه این انقلابها نتیجه بخش باشند و موفقیت بیشتری حاصل کنند القاعده آینده اش را از دست می دهد و هرچه این انقلابها با مشکل روبرو شوند و به نتیجه ای نینجامند، القاعده فرصت بیشتری برای نفوذ پیدا خواهد کرد.

سپس علی بکر، یکی دیگر از کارشناسان امور جماعت های اسلامی، در باره خطر بیدار شدن و فعال گردیدن هسته های خوابیده القاعده بحث نمود و گفت که می توان سه لایه را برای القاعده در نظر گرفت، یکی القاعده مادر که در سال 1997 تاسیس گردید و دیگری القاعده شاخه ها که در سعودی و یمن و برخی کشورهای عربی وجود دارند و سوم القاعده الگوبرداری شده با الهام فکری از القاعده مادر بدون هیچگونه ارتباط سازمانی با آن. علی بکر افزود که هسته های خوابیده، متعلق به لایه سوم است که بیشتر گروه های خودسر و پراکنده ای هستند که نه از نظر فکری انسجام کافی دارند و نه از نظر تنظیمی و هسته های کوچک خانوادگی هستند که گاهی به آنها هسته های تک ضربه ای گفته می شود و احیانا یک بار مصرف هستند، به این معنی که به مقصد وارد کردن ضربات خاصی و انجام عملیات محدودی

ایجاد می شوند و بعد از انجام ماموریت خود، ختم می شوند. وی گفت که با مرگ رهبر القاعده مادر و ضربات کمر شکن دیگری که بر پیکره آن وارد شده است آینده چندانی برای این لایه متصور نیست. او نیز مانند دیگر کارشناسان تاکید کرد که انقلابهای بزرگ عربی همچون سیلی این دسته از تشکلهای کوچک تندرو را از سر راه خود بر می دارد و برای آنها فرصت مانور باقی نمی گذارد.

کمال حبیب، نویسنده اسلامی و رهبر حزب سلامت و انکشاف که از دیگر سخنرانان این کنفرانس بود گفت جهان عرب در مرحله درگیری الگوها قرار دارد.. از یک طرف الگوی انقلابهای مسالمت آمیز و دیگری الگوهای سابق جنبشها و سازمانهای قبلی. وی گفت که در الگوهای سابق، نخبگان نقش بارزی داشتند و تاریخ را می ساختند، اما در الگوی جدیدی که انقلابهای مردمی اخیر جهان عرب عرضه کرده است، ملتها به صحنه آمده و از نخبگان سبقت گرفته اند و اکنون این مردم هستند که تاریخ شان را می سازند. درباره القاعده گفت که این سازمان به علت درگیریهای پیهم فرصت نیافته است گفتمانش را مورد بازنگری قرار دهد، زیرا در فضای عدم امنیت، تفکر هم دچار اضطراب می گردد. او گفت جهاد افغانستان مزاج خشونتگرایی را در جهان اسلام تقویت نمود و از آن پس بود که جریانهای تندرو پا به صحنه گذاشتند.. کمال حبیب همچنان اشاره کرد که یک عامل روی آوردن جوانان به گروه های تندرو، در کنار دیگر عوامل، تهدیدی است که به لحاظ فرهنگی و تمدنی احساس می کردند و این تصور به وجود آمده بود که هویت شان در معرض تهدید قرار دارد، و برای هر امت، هویت به منزله خطوط استراتژیک دانسته می شود که نزدیک شدن به آن به واکنشهای تندی می انجامد.

آخرین سخنران کنفرانس، سمیر عرکی یکی دیگر از اعضای جماعت اسلامی بود که تجربه جماعتش را در مواجهه با افکار القاعده مورد بحث قرار داد و اشاره کرد که با همه اهمیتی که بازنگریهای این جماعت در خط مشی گذشته اش داشته است، به حد لازم به آن توجه نشده و از این تجربه به خوبی استفاده نگردیده است.

در پایان فرصت پرسش و پاسخ به میان آمد و در آن جا، سفیر افغانستان با اشاره به سخن کمال حبیب در باره نقش جهاد افغانستان در اوج بخشیدن به جریان

تندروی و خشونت در جهان عرب، یادآوری کرد که جهاد افغانستان در دوران تجاوز اتحاد شوروی سابق، با خشونت به معنای امروزی‌اش هیچ ارتباطی نداشت، زیرا مجاهدین فقط در میادین جنگ جبهه ای با عساکر نظامی اشغالگران شوروی می جنگیدند و به نفرات ملکی هیچ مزاحمتی صورت نمی گرفت، و پدیده ای مانند انتحار در فرهنگ افغانستان همیشه یک عمل حرام و مردود شناخته می شده است که هیچگاه به ذهن کسی از مجاهدین هم خطور نمی کرد. این پدیده از زمانی شیوع یافت که عناصری از بیرون افغانستان و به رهبری القاعده وارد ماجرا گردیدند و خونهای ناحق فراوانی را بر زمین ریختند و امنیت جامعه ما را از این طریق به خطر انداختند. سفیر افغانستان افزود ای کاش از این نمونه هایی که در کنفرانس امروز به سخنرانی و ابراز نظر پرداختند در کنار طالبان جا می داشتند و در نتیجه فکر و سلوک طالبان به افراطیت مبتلا نمی شد، مجسمه بودا منفجر نمی گردید، فتوای قتل فرقه ای و دیگر اندیشان داده نمی شد و در مجموع طالبان از نگاه عقیدتی، فکری و سیاسی اختطاف نمی گردیدند. سفیر افغانستان پرسید آیا می دانید طالبان یعنی چه؟ سپس توضیح کرد که کلمه طالبان جمع طالب است و در افغانستان طالب به کسی گفته نمی شود که در مکتب و پوهنتون و اکادیمی مصروف تعلیم و تحصیل است، آنگونه که در جهان عرب مصطلح می باشد. بلکه اصطلاح طالب به کسی گفته می شود که در مسجد قریه و با کمک اهالی قریه و قوت یومیه زندگی می کند، از طرف صبح زود به درس و تعلیم اطفال قریه می پردازد و از طرف نیمه روز به مسجد جامع منطقه می رود و به فراگیری دروس دینی خود نزد علمای بزرگ می پردازد تا مدارج علمی

را پیموده و به درجهٔ مولوی شدن و مرجع بیان احکام برسد. این طالب با دنیا و مادیات و منازعات سیاسی آن سروکاری ندارد و از هیچ مرجعی معاش و مزدی دریافت نمی‌کند و زندگی وی فقط آموختن علوم دینی برای خودش و آموزش علوم دینی برای دیگران است. هرگاه بتواند از راه خیرخواهی و اصلاح ذات البینی در رفع منازعات و حل دعاوی مردم قریه کمک می‌کند و سلاحش فقط کتاب است و قلم و وعظ و ارشاد و با ابزار جنگ و قتال چون تفنگ و توپ و تانک و طیاره ناآشنا و بی‌علاقه.

آنانی که نام طالب را به جریان موسوم به طالبان انتخاب کردند از معنای طالب و نفوذ معنوی طالب و شهرت نیک این نام در جامعهٔ افغانستان آگاه بودند و از همینجا بود که مردم خسته از جنگ و فساد از آنان استقبال کردند و این استقبال و حسن نیت تا زمانی ادامه یافت که طالبان تحت تاثیر القاعده قرار نگرفته بودند.

.....

گزارش کنفرانس یاد شده جهت اطلاع خدمت تقدیم است.

با احترام

دکتر خالدین ضیایی
ریس دانشکده گفتمان تعلیمی